

Copyright Ezzat Goushegir©
Copyright www.ezzatgoushegir.com©

ده ننگار پناه، معاد ت / (61)

را دیدم. و این بار فیلم اثر دیگری بر من گذاشت. فوران عشق پرم کرد Out of Africa شب دوباره فیلم از حس زندگی کردن . . . سستی از تنم جدا شد. و پر شدم از انرژی. . . و شب بسیار راحت خوابیدم. صبح "مالي" حالش کاملاً خوب شده بود. "لوسی" دوست "کیتی" 4 ساعت با بچه ها بازی کرد و با آمدن او دوباره شادی و نشاط به خانه بازگشت. و من خانه را تمیز کردم و احساس خوبی داشتم. . . در تمام طول این مدت از پسر عزیزم دور بودم. فقط تلفنی با او صحبت می کردم. اعظم گفت: می خواهم يك خبری به تو بدهم. کاوه خانه جدید را تمیز و مرتب کرده است و تمام اسباب اثاثیه را چیده است. هیچکاري براي تو باقي نگذاشته است! از خوشحالي يکه خوردم و احساس عجیبي به من دست داد. اعظم گفت: کاوه گفته که به مامانم نگو. . . می دانستم کاوه می خواهد سورپرایزم بکند. می خواهد خوشحالم بکند. به اعظم گفتم: اصلاً به روي خودت نیاور که به من گفته ای. . .

را دیدم. معمولاً من از دوباره دیدن يك فیلم چندان لذت نمی برم، اما Out of Africa شب دوباره فیلم این سومین بار است که با دیدن دوباره این فیلم هیجان زده می شوم. آیا به خاطر این است که در این چند روزه هیچ انتخاب دیگری نداشته ام؟ که این تنها فیلم قابل دسترس در این خانه است؟ یا اینکه يك نیاز مبهم مرا به تماشای چند باره این فیلم می کشاند؟ يك نیاز برای پر کردن خلاء درون؟ یا کنجکاوِي ام برای ارزیابی يك تجربه غیریکسان از يك موضوع؟ چگونه است که دیدن يك اثر هنري و تحلیل آن بستگی به شرایط پیشماری دارد؟ چرا فضا، و اتفاقات ریز و درشت دروني و بیروني در تاثیر و تحلیل يك اثر دخالت دارند؟ چگونه است که تمرکز آدم بر روي يك جنبه از اثر روان می شود و با محتوا همدل می شود؟ چگونه است که "کشف" به طور معمول گاه رخ نمی دهد و کشفی که حاصل می شود گاه هنرمند تعمدی در به وجود آوردنش نداشته است؟ به زندگیم نگاه می کنم. به این خلاء تیز زندگی ام. . . و به خودم می گویم: نه. . . این بار باید انتخاب کنم، نه اینکه انتخاب بشوم!